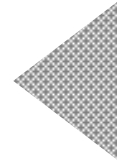


علل ناکامی نخبگان عصر قاجار در روند توسعه یافتگی ایران



دکتر امیر مسعود شهرام نیا^۱

مجید اسکندری^۲

(تاریخ دریافت ۸۸/۸/۲ - تاریخ تصویب ۸۹/۱/۲۵)

چکیده

در این مقاله، با رویکردی تاریخی - تحلیلی به ریشه‌یابی علل ناکامی نخبگان عصر قاجار در روند توسعه یافتگی ایران می‌پردازیم. نخبگان ایران در تاریخ معاصر (عصر قاجار) به سه دسته تقسیم شده‌اند: ۱- بخشی از نخبگان حاکم که اساساً خواهان توسعه کشور نبودند؛ ۲- عده‌ای از نخبگان حاکم که در پی اصلاح و نوسازی بودند؛ ۳- نخبگان فکری. گروه اول که تحت عنوان نخبگان ضد توسعه از آنها یاد شده است، به عنوان یکی از موانع اصلی توسعه و عامل خنثی کردن قدرت اصلاح‌طلبان به ایفای نقش پرداخته‌اند. گروه دوم نیز به دو دلیل در هدایت کشور به سمت توسعه موزون و همه‌جانبه ناکام ماندند: ۱- ویژگی‌ها و ضعف عملکرد خویش؛ ۲- ساختارهای سیاسی - اقتصادی نامناسب و کارشکنی نخبگان ضد توسعه. روشنفکران نیز به دلایلی مانند ساختار سیاسی استبدادی، بیگانگی با فرهنگ جامعه و نگاه تک بعدی به توسعه، نتوانستند به نحو مطلوب به ایفای نقش پردازند. این مقاله در صدد پاسخگویی به این سؤال است که چه عواملی زمینه و بستر لازم را برای ناکامی نخبگان عصر قاجار در روند توسعه یافتگی ایران فراهم آورده است؟ فرضیه مقاله این است که عواملی از قبیل: ساختار سیاسی استبدادی، فرهنگ توسعه نیافته، دخالت بیگانگان در امور ایران، ضعف عملکرد شاهان و فرمانروایان، نقش مخرب

۱- استاد یار و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان، m_shahramnia@yahoo.com

۲- کارشناس ارشد گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام، top_poletic@yahoo.com

نظام اقتصاد جهانی و عملکرد نخبگان در نوسازی و توسعه به شیوه غربی، همگی زمینه‌ساز ناکامی نخبگان عصر قاجار در روند توسعه‌یافتگی ایران شده است.

واژگان کلیدی: توسعه، نخبه، روشنفکر، شایسته‌سالاری، گردش نخبگان، اجماع نظر نخبگان، تقابل نخبگان.

مقدمه

در دوره قاجار، «گروه‌ها» و «خاندان‌ها»، بازیگران اصلی عرصه حاکمیت بودند. ورود افراد به صحنه سیاسی، عمدتاً از طریق یکی از ایلات و قبایل صورت می‌گرفت و استمرار حکمرانی آنان نیز بر اساس امتیازاتی مانند «وراثت» امکان‌پذیر بود. البته در همین دوره، افرادی مانند امیرکبیر نیز دیده می‌شوند که ویژگی‌های متفاوت با دیگران داشته‌اند و می‌توان آنها را سرآمدان جامعه دانست. علاوه بر این در عرصه فکری جامعه نیز با افرادی روبرو می‌شویم که واجد ویژگی‌های روشنفکری بوده‌اند. در بررسی نقش این نیروها در روند توسعه، به طور مشخص، نقش دو گروه را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم: ۱- حاکمان و سرآمدان نوساز و توسعه‌خواه؛ ۲- روشنفکران و فعالان فکری جامعه. گروه سوم، یعنی حاکمان ضد توسعه، در روند توسعه ایران نقش منفی و بازدارنده داشته‌اند و علاوه بر این که توان ایفای نقش مثبت در روند توسعه را نداشته‌اند، اساساً خواهان توسعه و پیشرفت نبوده‌اند. عملکرد و خلیات این گروه، بخش عمده‌ای از ساختار سیاسی ضد توسعه را تشکیل می‌دهد، لذا هنگامی که موانع توسعه را بررسی می‌کنیم، در واقع به نقش منفی این دسته از حاکمان نیز اشاره می‌کنیم. هنگامی که موانعی مانند تمرکز قدرت در دست شاهان قاجار، خلیات شاهان، توطئه علیه نیروهای توسعه‌خواه، وابستگی به بیگانگان و ...، به عنوان عوامل ناکامی امیرکبیر، قائم مقام فراهانی و سپهسالار مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، در واقع به نقش مخرب میرزا آقاخان نوری، ناصرالدین شاه و افرادی نظیر این‌ها پرداخته شده است. با این مقدمه، پس از ارائه چارچوب نظری مقاله، به بررسی نقش دو گروه باقیمانده یعنی حاکمان توسعه‌خواه و روشنفکران می‌پردازیم.

حاکمان و سرآمدان عصر قاجار و نقش آنها در توسعه

الف - حاکمان نوساز و توسعه‌خواه

در دوره قاجار، تعداد محدودی از نیروی حاکم، از درون حاکمیت به فکر ایجاد دگرگونی و تغییر در وضع موجود افتادند. این فکر و انگیزه بر اثر عواملی نظیر: ارتباط با کشورهای غربی و آگاهی از میزان پیشرفت این کشورها، ورود برخی کتب و روزنامه‌ها از کشورهای صنعتی به ایران، آشکار شدن ضعف ایران در مقایسه با کشورهای پیشرفته در رویارویی نظامی و ...، بوجود آمد. عباس میرزا، فرزند و صدراعظم فتحعلی شاه، که به عنوان فرمانده نظامی، در جنگ‌های ایران و روسیه، ضعف و زبونی سپاه ایران در مقابل تجهیزات سپاه روس را از نزدیک مشاهده کرده بود، اولین کسی بود که از میان گروه حاکم درصدد برآمد تا وضع موجود را لااقل در حد محدود، تغییر دهد. لذا، «به کمک فرانسوی‌ها، درصدد ایجاد قوای نظامی مدرنی به نام نظام جدید برآمد، که امروزه آن را به نام ارتش می‌شناسیم. سربازان و سپاهیان نظام جدید، دیگر وابستگی قومی و قبیله‌ای نداشتند. آنان به استخدام نظام جدید در می‌آمدند و حقوق دریافت می‌کردند» (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۲۳۷). این اقدام اگرچه در سطح محدودی انجام می‌گرفت، اما اهمیت آن از یک سو در پایه‌ریزی سنگ بنای ارتش در تاریخ معاصر ایران است و از سوی دیگر نخستین اقدامی بود که ساختار سیاسی را از نظام ایلی تفکیک می‌کرد، زیرا تا قبل از آن حکومت‌ها برای دفاع از کشور به سران ایلات و قبایل وابسته بودند. عباس میرزا برای تأمین اسلحه مورد نیاز ارتش خود به صنعت اسلحه‌سازی و به تبع آن نیروی متخصص نیاز داشت، لذا ضرورت آموزش علوم جدید مطرح گردید و «نخستین دسته از محصلین ایرانی برای فراگیری علوم و فنون جدید، از پزشکی، داروسازی و چاپ گرفته تا توپ‌سازی، آموزش زبان‌های اروپایی، تنظیمات عالی و فنون نظامی مدرن، راهی اروپا شدند» (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۲۳۹).

از آنجا که عامل اصلی پیدایش فکر اصلاحات نزد عباس میرزا، ضعف بنیه نظامی بود، اقدامات او نیز عمدتاً در چارچوب توسعه نظامی و اقتصادی قرار داشت و با توسعه سیاسی و تغییر ساختار سیاسی ارتباط چندانی نداشت. دلیل اهمیت اقدامات عباس میرزا، ساختار شکنی یک نخبه و اقدامات خارج از ساختار وی می‌باشد. در شرایطی که نخبگان حاکم، مشغول بهره‌گیری از امتیاز و موقعیت مسلط خویش بودند، ولیعهد که براساس عرف حاکم، باید در کاخ ولایت عهدی خویش به انتظار مرگ پدر و رسیدن به سلطنت می‌نشست، به جبهه نبرد عزیمت کرد و در بازگشت از این مأموریت، درصدد برآمد به کار دشوار اصلاح و دگرگونی بپردازد. اما ساختار

سیاسی حاکم، چنین اجازه‌ای را به او نمی‌داد. چنانکه نخبگان نوساز بعدی نیز با این مانع بزرگ برخورد کرده و ناکام ماندند. در میان حاکمان نوساز، گسترده‌ترین اقدامات در راستای توسعه از سوی میرزا تقی‌خان فراهانی، صدراعظم ناصرالدین شاه، صورت گرفته است. میرزاتقی‌خان، ملقب به امیرکبیر، در مقایسه با عباس میرزا نسبت به عقب‌ماندگی ایران آگاهی بیشتری داشت. او در یک سفر خارجی، تحول و دگرگونی اوضاع کشور روسیه را از نزدیک دیده بود و انگیزه‌های زیادی برای ایجاد تحول و دگرگونی داشت. لذا اقدامات او به مراتب گسترده‌تر از اصلاحات عباس میرزا بود. اصلاحات او را می‌توان به این شکل دسته‌بندی کرد:

۱- اصلاحات سیاسی، اداری و نظامی: امیرکبیر القاب و عناوین درباریان را که تنها دلیل استفاده آن‌ها از مواهب بی‌شمار بود، لغو کرد، «آئین شکنجه زندانیان و مظنونین را ممنوع گردانید، رسم بست نشستن را شکست و حکومت قانون را استوار گردانید» (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۲۴۷). در راستای اصلاحات اداری به اقدامات زیر دست زد: «تعیین مشاغل و میزان حقوق و مقرری هر شغل و مبارزه جدی با کاهلی کارمندان و جلوگیری از رشوه‌خواری، ... و نظارت دقیق بر اعمال کارمندان عالی‌رتبه دولت و ولات و حکام ولایات» (نجمی، ۱۳۶۸: ۹۶). او به امور نظامی و ارتش سر و سامان داد، حقوق معین برای نظامیان در نظر گرفت، کارخانه اسلحه‌سازی تأسیس کرد، لباس متحدالشکل نظامی در نظر گرفت و از تعدی و تجاوز نظامیان به اموال مردم جلوگیری کرد (شمیم، ۱۳۴۲: ۱۲۰-۱۱۷).

۲- اصلاحات اقتصادی: تأسیس کارخانه‌های قند و شکر در مازندران، کاغذسازی در تهران، حریربافی در کاشان و ... اعزام افرادی به اروپا برای آموزش فنون مختلف صنعتی، وصول مالیات‌های عقب‌افتاده، حذف مستمری‌های درباریان از بودجه عمومی، صرفه‌جویی در هزینه‌های دربار، و ایجاد تعادل بین هزینه‌ها و درآمدها، از جمله اقدامات امیرکبیر در راستای بهبود وضع اقتصادی مملکت بود.

از جمله اقدامات مهم امیرکبیر در بخش اصلاحات اقتصادی، تدوین نظام مالیاتی و تأمین هزینه‌های دولت از راه مالیات بود. در دوره قاجار، به هنگام کاهش قدرت حکومت، حاکمان محلی و خوئین از پرداخت مالیات سر باز می‌زدند. فاصله میان سلطنت دو پادشاه، یکی از موارد ضعف قدرت و پیدایش دوره فترت بود. در آغاز صدارت میرزاتقی‌خان امیرکبیر نیز این وضع قابل مشاهده است. از یک سو خزانه دولت خالی بود و از سوی دیگر، اصلاحات امیرکبیر به منابع مالی نیاز داشت. «امیر از یک طرف به وسیله معتمدان و با نیروی نظامی جدیدی که ترتیب

داده بود، مالیات‌های عقب‌افتاده را وصول کرد و از طرف دیگر، کلیه مستمری‌های گزاف را که بدون استحقاق به درباریان می‌دادند، از بودجه حذف کرد» (شمیم، ۱۳۴۲: ۱۲۰). وی در نظام جدید مالیاتی، تبعیض میان سران ایلات و افراد قدرتمند با سایر مردم را از بین برد و مالیات اراضی را به صورت عادلانه و براساس قیمت روز زمین‌ها وضع کرد.

۳- خبرگیری و نظارت: یکی از اقدامات امیرکبیر، نظارت بر عملکرد کارگزاران حکومت بود، در این راستا، شبکه خبررسانی یا به اصطلاح «خفیه‌نویسی» منظمی ایجاد کرده بود. این شبکه علاوه بر نظارت بر مأموران حکومت، کارکردهای دیگری نیز داشته است.

«دستگاه خبررسانان امیر، در سه جهت اصلی کار می‌کرده است. یکی خبرگیری از وضع ولایات و کردار مأموران دیوانی و لشکری، خاصه در امر منع رشوه‌گیری و جلوگیری از تعدی مالیاتی و دستبرد به حقوق طبقه روستایی؛ دیگر، گزارش وقایع شهری، خاصه از لحاظ نظام و امنیت عمومی؛ و سوم، مراقبت در فعالیت سفارتخانه‌های خارجی در تهران» (آدمیت، ۱۳۴۸: ۳۳۸).

افزایش کارایی سیستم بوروکراسی، تأمین امنیت و مقابله با توطئه گروه‌هایی مانند بایان و پیشگیری از توطئه بیگانگان در روند امور، از جمله پیامدهای ایجاد این سیستم اطلاعاتی بود. اهمیت این کار عمدتاً ناشی از این بود که عده زیادی از درباریان و رجال فاسد و همچنین برخی قدرت‌های استعماری که اقدامات امیرکبیر به زیان آنها بود، به کارشکنی در روند اصلاحات او می‌پرداختند.

۴- سیاست خارجی: نفوذ و سلطه دو ابرقدرت روسیه و انگلیس در دستگاه حکومت قاجار، یکی از ویژگی‌های بارز این دوره است. «بعد از شکست‌های ایران از روسیه و عقد معاهده‌های بسیار شوم با دول خارجی، یعنی از اواخر عهد فتحعلی شاه، نفوذ نمایندگان روس و انگلیس به قدری در ایران زیاد شده بود که کمتر کاری بدون اجازه و صوابدید ایشان می‌گذشت» (آشتیانی، ۱۳۴۰: ۲۴۶). امیرکبیر در برخورد با نمایندگان کشورهای خارجی با غرور برخورد می‌کرد و به آنان اجازه دخالت در امور ایران را نمی‌داد. در عین با رعایت اصول دیپلماسی و احترام به دیپلمات‌ها، از منافع ملی دفاع می‌کرد. او با شناخت سیاست‌ها و مقاصد انگلیس و روسیه از دادن امتیاز به یکی از آنها و تحریک دیگری خودداری می‌کرد و در برقراری رابطه با سایر کشورها منافع کشور را در نظر می‌گرفت.

یکی از مسائل سیاست خارجی ایران در عصر قاجار، مسأله افغانستان و حاکمیت ایران بر هرات

بود. «سیاست امیر در هرات و افغانستان از درخشان‌ترین فصول زندگانی سیاسی اوست؛ حاکمیت ایران را بر هرات تثبیت گردانید، حقوق حاکمیت اجرا گشت و مظاهر تازه‌ای یافت. از نظر نظام سیاسی، ایران هرات را به سبک نظام لشکری ایران درآورد و اسلحه و مهمات به آن‌ها فرستاد ... حکمران هرات، فرمانبردار مطلق دربار پادشاه گشت» (آدمیت، ۱۳۴۸: ۶۰۹).

۵- توسعه فرهنگی: انتشار روزنامه، تأسیس مدرسه دارالفنون، اعزام دانشجو به اروپا برای آموزش علوم جدید، استخدام معلمین اروپایی، ترجمه برخی کتاب‌های لاتین به فارسی و ده‌ها اقدام دیگر که توسط امیرکبیر صورت گرفت، چهره فرهنگی کشور را دگرگون کرد. اقدامات گسترده امیر، واکنش برخی درباریان و قدرت‌های استعماری را برانگیخت و سرانجام توطئه مخالفان و تضاد ساختاری میان نظام استبدادی و اصلاحات، منجر به عزل و قتل او گردید. پس از امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری به صدارت رسید و نه تنها روش امیر را ادامه نداد، بلکه کشور را به قهقرا کشاند و دوباره شرایط و اوضاع قبل از صدارت امیرکبیر، بر کشور حکمفرما گردید.

میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار)، صدراعظم ناصرالدین شاه، نیز یکی از نخبگان نوساز عصر قاجار است. اصلاحات او ۲۰ سال بعد از عزل امیرکبیر آغاز شد. سپهسالار در مدت ۱۰ سال وزارت و صدارت خود، تلاش کرد تا اوضاع آشفته مملکت را سروسامان دهد. به منظور تصمیم‌گیری جمعی در امور مملکتی، نهادی بنام دارالشورای کبری تأسیس کرد، به اصلاح قوانین پرداخت و حدود اختیارات حکام ولایات را مشخص کرد (آدمیت، ۱۳۵۱: ۲۳۰). به منظور کاهش دخالت حکام ولایات و رؤسای قشون، قانون‌نامه‌ای تنظیم کرد. «جهت کلی این قانون عبارت بود از: سلطه نظام کشوری بر دستگاه لشکری، تعیین رابطه قانونی میان حکام و فرماندهان سپاه، و جلوگیری از تصرف غیرقانونی هر کدام از دو دستگاه کشوری و لشکری» (آدمیت، ۱۳۵۱: ۲۲۶).

در امور اداری و فرهنگی، اصلاحات زیر را به عمل آورد: تعیین ساعات کار ادارات، ایجاد پست‌خانه و تمبر پستی، تأسیس مدارس جدید، اصلاح و ترقی دارالفنون، احداث مدرسه و کتابخانه سپهسالار. اوضاع اقتصادی نیز در آغاز صدارت او آشفته بود؛ فقر عمومی و بیکاری بر مملکت حکمفرما بود. سپهسالار، برای بهره‌برداری از معادن از مهندسان اتریشی استفاده کرد، سرمایه‌گذاری داخلی را تشویق کرد و چند کارخانه اسلحه‌سازی، ضرب سکه، چراغ الکتریسته و ... تأسیس کرد (آدمیت، ۱۳۵۱: ۳۲۰-۳۱۹).

از جمله اقدامات مهم سپهسالار، مبارزه جدی با فساد مالی حکام بود. در این راستا حتی با عموهای شاه و ظل‌السلطان، فرزند شاه نیز به مقابله پرداخت. میزان مالیات هر یک از ولایات را مشخص کرد و حکام را از تعدی به مردم و گرفتن مالیات بیش از حد مقرر بر حذر داشت. تلاش نخبگان نوساز، اگرچه منجر به توسعه همه جانبه نگردید، اما هنگامی که در ظرف زمان خویش مورد ارزیابی قرار گیرد، اهمیت آن به خوبی نمایان می‌گردد.

اگرچه تمدن ایران، در دوره‌هایی از تاریخ از شکوفایی چشمگیری برخوردار بوده است، اما استیلای حکومت قاجار بر کشور، در سایه پیروزی یک ایل بر سایر ایلات و قبایل امکان‌پذیر شد. آقا محمدخان به عنوان اولین پادشاه این سلسله، با رئیس یک ایل تفاوت چندانی نداشت. در آغاز حکومت قاجار، سازمان و ساختار حکومت عبارت بود از یک پادشاه و عده‌ای حاکم که در ولایات بر مردم حکم می‌راندند. مهمترین وظیفه حاکمان در این نظام سیاسی، حفظ سلطه خویش بود و واژه توسعه و پیشرفت واژه‌ای ناشناخته بود. قاجارها، ایران را ملک شخصی خویش قلمداد می‌کردند؛ ملکی که در نبرد با سایر ایلات، به غنیمت گرفته شده بود. در چنین شرایطی، تلاش برای ایجاد تحول و دگرگونی، حتی در حد محدود، اقدامی قابل تحسین محسوب می‌گردد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۶۳).

اقدامات نوسازانه نخبگان عصر قاجار، ضمن بهبود شرایط و اوضاع کشور، در درازمدت در تمهید مقدمات انقلاب مشروطه نیز مؤثر بود. انقلاب مشروطه در پایان اصلاحات نخبگان نوساز و توسط نخبگان خارج از حاکمیت صورت گرفت. شکست اصلاحات افرادی مانند امیرکبیر از این جهت اهمیت دارد که مسأله توسعه و ترقی را در اذهان سایر نخبگان و حتی توده‌ها وارد کرد.

یک واقعیت تلخ نیز وجود دارد که عبارت است از ناکامی نخبگان نوساز در دستیابی به توسعه همه جانبه و پایدار. به راستی چرا روند توسعه در ایران یک روند متوالی و مستمر نیست؟ و چرا در میان جمع کثیری از نخبگان که در طول ۱۳۰ سال حکومت قاجار، در گروه نخبگان حاکم ایفای نقش کرده‌اند، تعداد نخبگان نوساز به ۱۰ نفر نمی‌رسد؟ نخبگان نوساز عصر قاجار علیرغم تلاش‌های ارزشمندی که در راستای توسعه کشور از خود بروز داده‌اند، متأسفانه به دلایل گوناگون قادر نبودند کشور را به سوی توسعه پایدار سوق دهند. در کنار عوامل مهمی که به محیط پیرامون آنان مربوط می‌شود، عملکرد آنها نیز در این ناکامی تا حدی مؤثر بود؛ آنان

عمدتاً عملگرا بوده و فاقد یک ایدئولوژی و برنامه بلندمدت در خصوص توسعه کشور بودند. تلاش‌های آنها بر پایه یک چارچوب فکری منسجم صورت نمی‌گرفت. آنان موضع خود را در قبال توسعه، از لحاظ نظری تعیین نکرده بودند. بنابراین، استراتژی اصلاحات آنها حاوی یک تضاد اساسی بود؛ تضاد میان نظام استبدادی که نخبگان نوساز به آن دل بسته بودند از یک طرف، و تلاش برای توسعه و تحدید قدرت سلطنت از سوی دیگر. در واقع آنان چالش‌های تنوریک توسعه را لاینحل باقی گذاشته بودند. مسأله بعدی که در خصوص عملکرد این گروه از نخبگان قابل ذکر است، روش اجرای اصلاحات است؛ نخبگان نوساز در اجرای مقاصد خویش، از کار جمعی و ایجاد تشکل سیاسی استفاده نکردند. آنها براساس شیوه مرسوم حکومتی، می‌خواستند بار سنگین توسعه کشور را به تنهایی بر دوش بگیرند. باری که سنگینی آن به حدی بود، که این افراد فوق‌العاده را از پای در آورد. اما عوامل اصلی ناکامی آنها به محیط و شرایط سیاسی- اجتماعی آن مربوط می‌شد. همچنین این دسته از عوامل را می‌توان پاسخی به دومین سؤال مطرح شده دانست. یعنی این که چرا سایر نخبگان، نوساز نشدند؟ بنابراین برای ریشه‌یابی عوامل ناکامی نخبگان عصر قاجار بطور عام، (اعم از نخبگان نوساز و نخبگان طرفدار وضع موجود) در روند توسعه‌یافتگی ایران، برخی موانع را به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

عوامل ناکامی نخبگان عصر قاجار

۱- ساختار سیاسی استبدادی

در عصر قاجار، قدرت نزد شاه متمرکز بود و شاه به عنوان بالاترین مقام سیاسی، بدون نظارت هیچ نهاد اجتماعی به اعمال قدرت می‌پرداخت. «تا زمان اعلام نظام مشروطه سلطنتی در ایران، در سال ۱۹۰۶ میلادی، (۱۲۸۵ هجری) شاه به تنهایی قانونگذار، بالاترین مقام قضایی، فرمانده کل نیروهای مسلح و مستبدی بود که دستگاه دولتی را بدون حد و مرز و قید و شرط، در اختیار، و بر جان و مال مردم تسلط داشت» (رواسانی، ۱۳۷۸: ۷۵). بعد از مشروطه نیز علیرغم استقرار برخی نمادهای دموکراسی، مانند مجلس شورای ملی، ساختار سیاسی ایران به صورت استبدادی باقی ماند. در چنین ساختاری نخبگان، یا فرصت عرض اندام نمی‌یافتند و یا صرفاً مجری دستورات شاه بوده و حتی برنامه‌های ابتکاری خود را به وکالت از سوی شاه، اجرا می‌کردند. آنان خارج از آنچه توسط اراده شاه معین می‌شد، اختیاری نداشتند. موقعیت نخبگی آنها امتیازی بود که شاه به این افراد اعطا کرده بود و هر آن می‌توانست این امتیاز را سلب و به دیگران اعطا کند. همه مردم

از پائین ترین طبقات تا صدراعظم که شخص دوم مملکت بود، نوکر شاه محسوب می شدند و وظیفه آنان نه آبادانی کشور، بلکه انجام وظیفه نوکری بود. سپهسالار، صدراعظم اصلاح طلب ناصرالدین شاه، زمانی نگران بدگویی مخالفان از خود، نزد شاه بود. ناصرالدین شاه برای رفع این سوء تفاهم متنی را خطاب به صدراعظم خود نوشته است که حاوی نکات جالبی است. وی می گوید: «اگر فلانی بسیار حرف ها شنیده است یا نشنیده است، چه دخلی به عالم من و شما دارد که دست و دل شما از نوکری سرد بشود. ... خاطر جمع باشید و هرگز خاطر خود را به این حرف ها مکدر نکنید. من پس فردا، انشاءا...، به فرنگستان می خواهم بروم. مثل شما نوکری را باید از چوب بتراشم، در غیاب خود، در مملکت بگذارم. ... من نوکر خوب را که به کار امروزه دولت بخورد، از همه چیز دنیا بهتر می دانم و چهار دستی، او را نگاه می دارم. می دانید که در ایران نوکر نمانده است. یکی دو تا هم مثل شما پیدا بشود، به حرف مردمان پوچ و بی معنی، چطور می شود در حق او بی التفاتی بشود. ... یقین است، شما در نوکری خود حقیقتاً، مثل ندارید» (آدمیت، ۱۳۵۱: ۲۴۴-۲۴۳).

شاه در این نامه، پنج بار جایگاه نوکری را به صدراعظم خود یادآوری می کند، صدراعظمی که شخص دوم مملکت است و به قول شاه، در کشور، فردی مانند او پیدا نمی شود. این رابطه ارباب و نوکری، چارچوب و خطوط قرمز نوسازی را تعیین می کند. لذا توسعه باید با حفظ اختیارات بی حد و حصر شاه که خود مهمترین مانع توسعه است، صورت گیرد.

علاوه بر این، توان و نیروی نخبگان نوساز، در مواجهه با مخالفان توسعه و پیشرفت، خنثی می گردید. شاهان قاجار که قدرت بلامنازع و بی حد و حصری داشتند، به دلایل گوناگون نسبت به آبادانی کشور بی تفاوت بوده و در برخی مواقع حتی از پیشرفت و ترقی کشور جلوگیری می کردند. شاهان قاجار، موقعیت سیاسی خود را مرهون شمشیر آقامحمدخان می دانستند و حکومت نزد آنان، غنیمت پیروزی بر سایر اقوام بود. بنابراین تلاش برای توسعه کشور را وظیفه خود نمی دانستند. قدرت شمشیر و استفاده از مبنای مشروعیت «ظل الهی» و ناآگاهی و پراکندگی مردم، استمرار حکومت قاجار را تضمین می کرد. لذا برای ادامه حکمرانی، به جلب رضایت توده ها و خدمت رسانی به آنان از طریق توسعه و آبادانی کشور، نیازمند نبودند.

بررسی سفرنامه مظفرالدین شاه که به کشورهای اروپایی سفر کرده بود، نشان می دهد که شاه قاجار در این سفر کمترین توجهی به پیشرفت و آبادانی اروپا و استفاده و بهره گیری از آن نداشته

است. در سال‌های پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم که اروپا به سرعت در حال تحول بود، آنچه توجه فرمانروای تاجدار ما را به خود جلب می‌کند، زرق و برق اروپا و امکانات تفریحی آن است و مهمترین دغدغه او در این سفر، «خوب خوابیدن» است. چنانکه در سفرنامه خود بارها از عباراتی نظیر عبارت‌های زیر استفاده کرده است: «دیشب الحمدلله توی راه آهن خیلی راحت و خوب خوابیدیم»، «صبح از خواب بیدار شدیم، دیشب درست خوابان نبرد»، «چون دیشب درست نخوابیده بودیم، قدری خوابیدیم»، «آقا سیدحسین آمد، روضه خوبی خواند. بعد از اتمام روضه خوابیدیم» و... (برزگر، ۱۳۸۳: ۹۵-۸۴). توجه وی به خوابیدن به گونه‌ای است که گویی برای خوابیدن، به اروپا رفته بود. در طول این سفر آنچه برای شاه اهمیت نداشت، استفاده از تجارب کشورهای توسعه‌یافته و رایزنی پیرامون انتقال تکنولوژی و استفاده ایرانیان از فنون و مهارت‌های این کشورها است. تنها موردی که به آموزش فنون جدید اشاره شده است، آموزش عکاسی است که شخص شاه، به آن علاقه زیادی داشت. لذا در این سفرنامه آمده است: «... عکاس باشی را هم به جهت عکس جدیدالاختراعی که در آلمان بود، فرمودیم بماند، یاد بگیرد» (برزگر، ۱۳۸۳: ۹۵-۸۴).

بنابراین در دوره قاجار یکی از عوامل اصلی عقب‌ماندگی، نبودن اراده لازم برای توسعه بود. نخواستن بخشی از نخبگان مانند شاه، در نتوانستن سایر نخبگان مانند امیرکبیر، نقش عمده‌ای داشته است.

۲- فقدان استقلال سیاسی کشور

در قرن نوزدهم میلادی، رقابت کشورهای استعمارگر روسیه، انگلستان و فرانسه و تلاش آن‌ها برای دستیابی به مستعمرات جدید و مناطق استراتژیک، هجوم همه جانبه این کشورها به ایران را در پی داشت. در دوره قاجار، ایران عرصه تاخت و تاز استعمارگران شد و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور ما، به شدت با منافع استعماری این کشورها، به ویژه روسیه و انگلستان گره خورد. روس‌ها، طی جنگ‌های طولانی با ایران که منجر به انعقاد دو قرارداد گلستان و ترکمنچای گردید، زمینه‌های نفوذ و دخالت خود در این کشور را فراهم کردند. تعهد روس‌ها برای حمایت از ولایت عهدی عباس میرزا و به قدرت رساندن فرزندان فتحعلی شاه که در این دو قرارداد مورد تأکید قرار گرفته بود، عملاً مجوزی بود برای دخالت در امور سیاسی ایران.

تشکیل نیروی نظامی قزاق توسط روس‌ها در ایران نیز یکی از ابزارهای دخالت آنها در امور داخلی کشور ما بود. این نیرو در برخی حوادث مهم سیاسی، نظیر به توپ بستن اولین مجلس مشروطه، به ایفای نقش پرداخته است. انگلستان نیز، با انعقاد قراردادهای نفتی، نفوذ در میان درباریان و ابزارهایی از این قبیل، بر پویش تحولات سیاسی ایران به نحو چشمگیری تأثیر گذاشت. حمایت از رجال سیاسی محافظه‌کار و واپس‌گرا، کارشکنی در برنامه‌های نخبگان نوساز و توطئه‌چینی علیه آنها (نظیر آنچه در مورد امیرکبیر اتفاق افتاد)، سلطه بر بازارهای داخلی و تضعیف توان اقتصادی کشور، سرکوب حرکت‌های مردمی و ... بخشی از اقدامات استعمارگران است که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم باعث ناکامی نخبگان نوساز در روند توسعه کشور گردیده است. «پیوند میان درباریان و نیروهای اجتماعی واپس‌گرا و قدرت‌های استعماری در طول قرن نوزدهم، به صورت یکی از مهمترین موانع بر سر راه بالندگی نیروهای مترقی و پیشرفت و توسعه جامعه ایران قرار گرفت» (از غندی، ۱۳۷۶: ۴۳).

در دوره قاجار، نخبگان ضدتوسعه، عمدتاً با حمایت روسیه و انگلستان به قدرت می‌رسیدند و نخبگان توانمند و افراد اصلاح‌طلب، عموماً با مخالفت، کارشکنی و توطئه‌های سفارتخانه‌های این دو کشور مواجه می‌شدند. حمایت از نخبگان و درباریان محافظه‌کار و جذب آنها از طریق راه‌هایی مانند پرداخت رشوه، یکی از مهمترین ابزارهای سلطه بر منابع ایران و تأمین منافع استعمارگران در ایران بود.

«با این که از دوران سلطنت فتحعلی شاه به بعد، عنصر حمایت خارجی به یکی از ارکان اصلی تداوم حاکمیت استبدادی پادشاهان قاجار تبدیل شد، ولی از نیمه دوم قرن نوزدهم که نظام اقتصاد جهانی وارد مرحله تکثرطلبانه و تجاوزکارانه خود گردید، ایران به صورت همه‌جانبه، به صحنه نبرد قدرت‌های بزرگ تبدیل شد. از آن تاریخ به بعد، شاه و شاهزادگان و خانواده‌های متنفذ و سران ایلات و عشایر، و با استقرار مشروطه، حقوق‌بگیران حکومت و نمایندگان مجلس، با کمک گرفتن از عوامل بیگانه؛ به قدرت سیاسی دست یافتند و قدرت خویش را تحکیم بخشیدند. عناوینی چون «روسوفیل»، «ژرمن فیل» و «آنگولوفیل»، یادآور این نوع وابستگی‌های سیاسی است» (از غندی، ۱۳۷۶: ۸۰-۷۹).

در چنین شرایطی، چرخه طبیعی نخبگان و جایگزینی آنها به هم می‌خورد و افراد شایسته، فرصت ورود به جمع نخبگان حاکم را نمی‌یابند. دوم اینکه، نخبگان نوساز که توانسته‌اند وارد طبقه

حاکم شوند نیز از صحنه خارج می‌شوند، زیرا در رقابت میان این دو گروه، نخبگان محافظه‌کار از پشتیبانی قدرت‌های خارجی برخوردارند، اما نخبگان اصلاح‌طلب فاقد پشتوانه بوده و به آسانی حذف می‌شوند. از طرف دیگر، از آنجا که معمولاً پیشرفت و توسعه کشور ایران و استقلال این کشور، منافع استعماری را به خطر می‌انداخت، لذا نخبگان فاسد و وابسته مأموریت داشتند تا به هنگام رویارویی منافع ملی ایران با منافع بیگانگان در روند توسعه، از توسعه کشور چشم‌پوشند. میرزا آقاخان نوری که بعد از امیرکبیر با حمایت انگلستان به صدارت رسید و حامی منافع آن کشور بود، «با هر نوع عملی که باعث بیداری مردم شود، مخالف بود. اجازه انتشار کتاب را نمی‌داد. کتاب‌هایی را که به دستور امیرکبیر ترجمه شده بود، سوزاند و حتی سفرنامه سفیر ایران در روسیه را مجال تکثیر نداد. به جهت آنکه برای مردم، فرق اوضاع اروپا و ایران درست معلوم نشود» (بهنود، ۱۳۸۰: ۱۰۷-۱۰۶).

دخالت مستقیم در امور ایران، مانند اشغال نظامی، تهدید و سرکوب نهادهایی نظیر مجلس شورای ملی نیز، راه نخبگان را در روند نوسازی ایران مسدود کرده و آنان را با ناکامی مواجه کرده است. مجالس اول تا سوم مشروطه که دستاورد انقلاب مشروطه و عرصه عرض اندام نخبگان در راستای سازندگی کشور بودند، هر سه، به نوعی با دخالت بیگانگان تعطیل گردیدند. مجلس اول به دستور محمدعلی‌شاه مستبد و توسط نیروی قزاق روسی به توپ بسته شد، مجلس دوم به خاطر اُلتیماتوم روسیه به ایران مبنی بر اخراج مورگان شوستر آمریکایی، به تعطیلی کشیده شد. در جنگ جهانی اول نیز، قوای روسیه و انگلیس ایران را اشغال کردند و عده‌ای از نمایندگان مجلس سوم برای تشکیل کمیته دفاع ملی، به قم عزیمت کردند. لذا مجلس در تهران از اکثریت افتاد و تعطیل شد. اهمیت این دخالت‌ها هنگامی بهتر آشکار می‌گردد که به عملکرد مجالس دوره‌های اول تا سوم در مقایسه با مجالس بعدی توجه کنیم. علیرغم همه کاستی‌ها و ضعف‌هایی که در عملکرد این مجالس دیده می‌شود، و با وجود ساختار استبدادی عصر حکومت محمدعلی‌شاه، در نخستین سال‌های مجلس شورای ملی (مجلس اول) گام‌های مهمی در راستای توسعه سیاسی برداشته شد. «قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی مشتمل بر ۲۲ ماده، در خرداد ماه ۱۲۸۶ شمسی تصویب شد. همچنین در تاریخ ۱۸ بهمن ۱۲۸۶، قانون آزادی مطبوعات مشتمل بر ۵۳ ماده، به تصویب رسید» (شجیعی، ۱۳۴۴: ۱۳۶). اما این مجلس که ثمره تلاش‌های چندین ساله مردم، روحانیت و روشنفکران بود، با دخالت بیگانگان تعطیل شد.

یکی از ابعاد تأثیرگذار بیگانگان بر توسعه ایران، تضعیف بنیه اقتصادی کشور، از راه سلطه بر

بازارهای ایران و غارت ثروت‌های این کشور بود. «از نتایج مهم تسلط کالا و سرمایه خارجی بر بازار ایران، حرکت سرمایه تجاری داخلی به سوی زمین‌داری بود. عدم امکان سرمایه‌گذاری در صنعت و محدودیت دایره فعالیت در بخش توزیع به علت فشار کالا و سرمایه خارجی و امکان صدور مواد خام کشاورزی به بازارهای جهانی برای کسب سود، موجب تشکیل قشر تاجر-زمین‌دار در ایران گردید که به تدریج، بخشی از طبقه حاکم وابسته به استعمار شد» (رواسانی، ۱۳۷۸: ۶۶-۶۵).

این امر ترکیب طبقاتی نخبگان را به سود طبقه بالا و به زیان طبقه متوسط، تغییر داد و لذا به یکی از عوامل عمده توسعه نیافتگی ایران تبدیل گردید. همچنین، ضعف بنیه اقتصادی کشور، به عنوان پدیده‌ای که تا حدی ناشی از استعمار و غارت ثروت کشور توسط بیگانگان بود، نخبگان نوساز را از پشتوانه مالی برای اجرای برنامه‌های نوسازانه خود محروم کرد.

ب - روشنفکران عصر قاجار

یکی از مشکلات ارزیابی عملکرد روشنفکران، دشواری تفکیک دقیق و شفاف این قشر، از سایر نخبگان است. به عنوان مثال با توجه به ویژگی‌های روشنفکری، می‌توان امیرکبیر را به عنوان پیش‌کسوت روشنفکران نسل اول قلمداد کرد، اما از طرف دیگر وی در زمره نخبگان حاکم نیز قرار می‌گیرد. بنابراین جهت رعایت تقسیم‌بندی نخبگان فکری و ابزاری، در اینجا صرفاً به بررسی آن دسته از روشنفکران می‌پردازیم که به عنوان نخبگان فکری جامعه در تحولات سیاسی اجتماعی ایران به ایفای نقش پرداخته‌اند، اگرچه ممکن است برخی از این نخبگان در بعضی مقاطع به فعالیت‌های اجرایی نیز پرداخته باشند.

قشر روشنفکر دوره مشروطه که معمولاً تحت عنوان نسل اول روشنفکران ایرانی نامیده می‌شوند، عمدتاً شامل افراد تحصیلکرده خارج از کشور است که مروج اندیشه‌های لیبرالیسم، سکولاریسم و تجددخواهی بوده‌اند. میرزا ملکم‌خان، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا صالح شیرازی و میرزا آقاخان نوری را می‌توان در این گروه جای داد. عمده‌ترین خواسته‌های روشنفکران این عصر عبارت بود از: تأسیس نهادهای مدرن و دموکراتیک، اصلاحات سیاسی، تأسیس حکومت قانون و تدوین قانون اساسی و نوسازی اقتصادی (بیل، ۱۹۷۲: ۵۸).

آنان در آشنایی مردم با مدرنیته غربی نقش مهمی داشتند و بعد از پیروزی انقلاب مشروطه، که اقشار مختلفی نظیر روحانیت در آن نقش اساسی داشتند، وارث این انقلاب شدند؛ به نوعی که قانون اساسی مشروطه، عمدتاً براساس اندیشه‌های روشنفکری شکل گرفت. روشنفکران در مجالس دوره‌های اول تا سوم با تشکیل حزب و پیگیری حقوق و آزادی‌های مدنی، توانستند در راستای توسعه سیاسی گام‌های مهمی بردارند. اما نتیجه این تلاش‌ها پیدایش دیکتاتوری رضاخان بود و فعالیت روشنفکران، به توسعه مستمر و همه‌جانبه در ایران منجر نگردید (بیندر^۱، ۱۹۶۲: ۴۷).

برخی موانع کامیابی روشنفکران عصر مشروطه را می‌توان به شرح زیر مطرح کرد:

- ۱- ضعف‌های مربوط به عملکرد روشنفکران؛
- ۲- موانع ساختاری و فرایندهای مربوط به جامعه و نظام بین‌الملل.

۱- ضعف‌های مربوط به عملکرد روشنفکران: علاوه بر اختلاف نظر اساسی میان روشنفکران جدید مانند ملک‌خان و آقاخان کرمانی با نخبگان فکری اصول‌گرا مانند آیت‌الله نائینی در خصوص اصول و مبانی مشروطه، در میان روشنفکران جدید نیز اختلافات به حدی بود که مانع اجماع نظر در خصوص تحول و پیشرفت جامعه می‌گردید. افرادی مانند میرزا ملک‌خان، بیشتر به مظاهر عینی تمدن غرب توجه داشتند و راه پیشرفت و توسعه را انتقال تکنولوژی و دستاوردهای مادی تمدن غربی مانند راه آهن و... می‌دانستند. در مقابل آنها عده‌ای دیگر مانند میرزا آقاخان کرمانی، تحولات نظری غرب و احیای تمدن ایران باستان را مدنظر داشتند و تغییر سنت‌ها و ساختار فکری ایران را، راه رسیدن به توسعه می‌دانستند (بوسورس^۲، ۱۹۹۲: ۳۶).

در ابتدای مشروطه، که تا حد زیادی امکان عرض اندام نخبگان فکری فراهم شده بود و برخی از آنها توانستند وارد مجلس شورای ملی شوند، بخش عمده وقت و انرژی آنان صرف دعوای فلسفی بر روی تعریف مفاهیمی مانند: «آزادی»، «برابری»، «قانون» و ... گردید. اختلاف نظر و بحث و مناظره، از ویژگی‌های محیط روشنفکری است اما مدیریت توسعه به انسجام، اجماع نظر و تعیین اصول مشترک و همگرایی نیاز دارد. روشنفکران عصر مشروطه در مرحله تشخیص درد (عامل عقب‌ماندگی ایران)، باقی ماندند و نتوانستند به درمان (ارائه راه‌حل توسعه و اجرای

۱ - Binder

۲ - Bosworth

آن)، پردازند. این اختلاف، آنان را در تشکیل احزاب و تشکلهای جامعه مدنی که لازمه توسعه همه جانبه است، ناتوان ساخت. مسأله بعدی در مورد مواضع و اقدامات روشنفکران نسل اول، موضع آنان در برابر تمدن غربی بود. آنان تمدن غرب و تئوریهای نظریه پردازان غربی را بدون قید و شرط، به عنوان الگوی خویش پذیرفتند.

«اقتباس غیرانتقادی فرهنگ غرب، چنان مرجعیت و مشروعیتی برای این فرهنگ و تمدن به بار آورد که تسلیم بی قید و شرط در برابر آن، اجتناب ناپذیر شد و موجبات تحقیر فرهنگ ایران و ایرانی فراهم آمد. روشنفکر مشروطه پیش از این که نقد خود را در رویارویی با تحجّر و عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی ایران پایه گذارد، به کلام «ارنست رنان» و نوشته های «جان استوارت میل» و دیگر متفکران و احیاناً شرق شناسان اروپایی توسل می جست» (ایمانی، ۱۳۸۳: ۹۱-۱۳۰).

آنان تمدن غربی و آموزه های آن را ملاک قضاوت در مورد اجزای فرهنگ ایرانی قرار دادند و هر آنچه را که با نظریات اندیشمندان غربی سازگاری نداشت، یکسره باطل شمردند. این نوع برخورد با غرب، مدرنیته و سنت، پیامدهای ناگواری داشت: اولاً: تلقی روشنفکران از تمدن غربی به عنوان یک تمدن بی نقص، باعث شد تا آنها به نقد و کندوکاو پیرامون آن نپردازند و لذا شناخت آنها از تمدن غربی سطحی بود. دوم اینکه باطل شمردن سنت و فرهنگ بومی باعث شد تا روشنفکران آن را قابل تجزیه و تحلیل، جرح و تعدیل و اصلاح ندانند؛ لذا هیچگاه شناخت درستی نسبت به سنت به دست نیاموردند. سوم این که در مقابل سرسختی روشنفکران نسبت به سنت، بخشی از نخبگان فکری نیز موضع مشابهی در برابر مدرنیته اتخاذ کردند و هر دو گروه در برخی مقاطع در ترویج اندیشه های خود افراط کردند. لذا، بی اطلاعی طرفداران مدرنیته نسبت به سنت، شناخت ظاهری آنان از مدرنیته و تمدن غرب، عدم کندوکاو و تحقیق در مورد مدرنیته توسط طرفداران سنت و تقابل سنت و مدرنیته، روشنفکران را در طراحی یک الگوی توسعه بومی و قابل اجرا، ناتوان ساخت.

همچنین یکی از پیامدهای این نوع برخورد، افزایش فاصله روشنفکران با مردم بود. توده های مردم که به سنت و فرهنگ ایرانی پایبند بوده و به ویژه نسبت به اعتقادات دینی، حساسیت ویژه ای داشتند؛ در تقابل روشنفکران با نخبگان فکری اصول گرا، روشنفکران غرب گرا را تنها گذاشتند. لذا این دسته از روشنفکران در روند توسعه از پشتیبانی توده ها محروم شدند. فاصله آنها

با مردم از طرف دیگر باعث گردید تا برنامه‌های آنان برای پیشرفت و تکامل جامعه، غیرواقعی و غیرقابل اجرا باشد. آنان الگوی خود را از جوامعی گرفته بودند که تفاوت‌های زیادی با جامعه ایرانی داشتند. عدم شناخت جامعه و فرهنگ ایرانی، فاصله زیاد با مردم و عدم شناخت نیازهای آنان، ارائه الگوهای تقلیدی و... روشنفکران ایرانی را دچار سردرگمی و ضعف کرده بود.

مسئله دیگری که پیامد شناخت سطحی غرب بود، تلقی روشنفکران از برخی اجزا و عناصر توسعه مانند آزادی و قانون بود. روشنفکران ایرانی تا مدت‌ها (و حتی تا امروز) گرفتار تعریف مفاهیم مربوط به توسعه بودند و درک درستی از این مفاهیم نداشتند.

«مشروطه‌خواهان ایرانی، به ویژه دموکرات‌های تندرو، هیچگونه تعارضی میان قانون و آزادی نمی‌دیدند. در واقع آنان عملاً این دو را مترادف می‌دانستند. هر دو را به معنی آزادی می‌گرفتند، ولی در عین حال، مفهوم قانون در اندیشه آنان مفهوم سلبی بود. زیرا به معنی برچیدن چیز دیگر بود، نه کاربست و تحمیل فعال آن. به دیگر سخن، قانون از نظر آنان به معنی نبود حکومت خودکامه بود» (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۱۷۵-۱۷۴).

در کشورهای توسعه‌یافته غربی، مفاهیم آزادی و قانون تا حدی به عنوان دو مفهوم متضاد به کار می‌روند، زیرا قانون وسیله تحدید حدود آزادی‌ها است. البته هنگامی که قانون، اختیارات حکومت‌ها را محدود می‌کند؛ در مقابل، آزادی شهروندان را وسیع‌تر می‌گرداند. در اندیشه‌های روشنفکران مشروطه‌خواه، قانون به معنی آزادی بود، آزادی از سلطه حکومت مستبد. آنان با طرح شعار آزادی، در پی رسیدن به آزادی بودند و شعار قانون را نیز برای رسیدن به آزادی مطرح می‌کردند. لذا در خصوص آزادی افراط شد و قانون به معنای محدودیت، هیچگاه حکمفرما نگردید (زونیس، ۱۹۷۱: ۶۲).

نتیجه این برداشت غلط این بود که مشروطه‌خواهان در یک بعد از توسعه افراط کردند و سایر ابعاد را مورد غفلت قرار دادند. هرج و مرج ناشی از آزادی مفرط در حکومت مشروطه به حدی بود که مردم به دیکتاتوری رضاخان پناه بردند تا به امنیت، نظم، محدودیت و قانون دست یابند. اما در عمل به آرزوی دیرینه خود نرسیدند و هنوز هم تشنه قانون و قانونمندی‌اند، به گونه‌ای که بعد از گذشت یکصد سال از انقلاب مشروطه، هنگامی که گفتمان جدیدی با شعار قانون در صحنه سیاسی ایران مطرح می‌گردد، مورد استقبال وسیع توده‌ها قرار می‌گیرد. بنابراین برداشت

نادرست روشنفکران تجددخواه عصر مشروطه از قانون و آزادی، و در نتیجه تأکید بر یکی از ابعاد و مصادیق توسعه، به ناکامی برنامه‌های آنها و توقف روند توسعه در ایران منجر گردید.

۲- موانع ساختاری و فرایندهای مربوط به جامعه و نظام بین‌الملل: ساختار سیاسی استبدادی، همانگونه که عملکرد نخبگان نوساز را تحت تأثیر قرار داد، باعث ایجاد اختلال در کار ویژه روشنفکران نیز شد. سلطه خاندان‌های سلطنتی بر کشور و عدم وقوع پدیده گردش نخبگان، باعث تجمع افراد فاقد شایستگی در گروه نخبگان حاکم و افزایش شایستگی نخبگان غیرحاکم گردید. این امر به نارضایتی از حکومت منجر شد. نارضایتی و بدبینی روشنفکران و نخبگان فکری نسبت به طبقه حاکم، به تدریج انتقاد و مخالفت را به یک ارزش در فرهنگ سیاسی ایران مبدل ساخت. لذا نخبگان فکری به جای تلاش در راستای توسعه و پیشرفت کشور، وظیفه اصلی خود را انتقاد، مخالفت و عناد و ناسازگاری با نخبگان حاکم می‌دانستند. ساختار سیاسی ایران و عملکرد نخبگان ضدتوسعه و در رأس آنها شاهان قاجار، مسأله مبارزه با استبداد، رادیکالیسم و دفاع از ارزش‌های روشنفکری را به عنوان اولویت اول در دستور کار روشنفکران قرار داد (وست‌وود^۱، ۱۹۶۵: ۹۲).

اگر به جای مبارزات روشنفکران، روحانیت و سایر نخبگان فکری برای براندازی استبداد، نیروی آنها صرف حل و فصل چالش‌ها و تضادهای تنوریک توسعه می‌گردید، بدون شک روند توسعه، شتاب بیشتری می‌یافت. اما از آنجا که این کار با وجود مانع بزرگی مانند استبداد امکان‌پذیر نبود، آنان ابتدا به پیش‌شرط اصلی توسعه، یعنی حذف ساختار استبدادی پرداختند. تحولات بین‌المللی و دخالت‌های بیگانگان در ایران نیز بر عملکرد روشنفکران مؤثر واقع شد. چنانکه قبلاً گفته شد مجالس اول تا سوم مشروطه که جزو آرمان‌های روشنفکری بودند، با دخالت بیگانگان تعطیل گردید. این وقایع پیامدهای غیرمستقیم زیادی داشت. از جمله این که هنگام اشغال ایران در جنگ جهانی اول، مسأله دفاع و حفظ وحدت ملی، توسعه سیاسی را در درجه دوم اهمیت قرار داد. به گونه‌ای که این مسأله در پذیرش حکومت رضاخان توسط روشنفکران و همکاری با دیکتاتوری رضاخانی نیز بی‌تأثیر نبود. محمود افشار که در آستانه به قدرت رسیدن سردار سپه به تأسیس «انجمن ایران جوان» و انتشار مجله «آینده» اقدام کرده بود،

در اولین شماره این مجله این موضوع را مورد تأکید قرار می‌دهد. وی می‌نویسد: «ایده‌آل یا مطلوب اجتماعی ما حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران است. مقصود ما از وحدت ملی ایران، وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند» (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۳۲).

از طرف دیگر اشغال نظامی ایران، امنیت لازم برای فعالیت روشنفکری را از میان برد. «وقوع جنگ جهانی اول و پایان کار مجلس سوم، به دوره مهمی از فعالیت گروه‌های روشنفکری در سیاست و حکومت ایران، خاتمه داد» (بشیریه، ۱۳۷۸: ۲۵۸) و آنان را وادار ساخت تا دست به مهاجرت بزنند.

در مجموع، عوامل گوناگونی در ناکامی روشنفکران در روند توسعه ایران عصر قاجار سهیم بوده‌اند، اما در این میان، ویژگی‌های روشنفکران و طرز تفکر آن‌ها (به ویژه در مورد غرب و فرهنگ ایرانی) و فقدان اجماع‌نظر در خصوص مسائل کلان کشور، از جمله مهمترین عوامل شکست آنها در راه ارتقاء سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران بود.

نتیجه

در این مقاله، در راستای ریشه‌یابی عوامل توسعه‌نیافتگی ایران (عصر قاجار)، ضمن توجه به ابعاد گوناگون، نقش نخبگان به عنوان مهمترین عامل در فرایند توسعه مورد ارزیابی قرار گرفت. تأکید بر نقش نخبگان به این دلیل صورت گرفته است که در تاریخ معاصر، به لحاظ حاکمیت نظام‌های استبدادی و ضعف جامعه مدنی و نیز به دلیل قدرت اقتصادی نهاد حکومت، نخبگان بازیگران اصلی صحنه سیاسی بوده‌اند. در دوره حاکمیت قاجارها، عواملی از قبیل: ساختار سیاسی استبدادی، وابستگی به بیگانگان و اقتصاد دولتی و نامتعادل، نخبگان را در ایفای نقش در دگرگونی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ناتوان ساخت. بخشی از نخبگان حاکم مانند شاه و برخی رجال درباری، خواهان توسعه همه جانبه نبودند و نخبگان توسعه‌خواه نیز در روند توسعه کشور با مشکلاتی مواجه بودند که مهمترین آن‌ها عبارت بود از: استبداد و استعمار. قدرت نخبگان ضد توسعه که ناشی از دخالت این دو عنصر بود، در تقابل با نخبگان توسعه‌خواه قرار داشت. در این شرایط بخشی از نخبگان حاکم، تسلیم شرایط محیط گردیده و از مدیریت تحول و توسعه صرف‌نظر کردند. اما تعداد محدودی، تلاش کردند که در چارچوب همان ساختار بیمارگونه دست به اصلاحات بزنند. این اقدام آنان در شرایط و اوضاع نامساعد آن دوره، قابل تحسین است

اما علی‌رغم تلاش‌های فراوان، حتی در رسیدن به همین هدف، یعنی تحول محدود در چارچوب ساختار موجود، نیز ناکام ماندند. بخش عمده‌ای از قدرت ساختار سیاسی که نخبگان اصلاح‌طلب را ناکام ساخت، در واقع قدرت نخبگان محافظه‌کار بود که در مقابل نخبگان نوساز به دفاع از وضع موجود می‌پرداختند. روشنفکران و نخبگان فکری نیز به دلایل مختلف نتوانستند تحول چشمگیری در روند توسعه بوجود آورند؛ وجود ساختار استبدادی، وابستگی فکری به تئوری‌های غربی، بیگانگی با فرهنگ بومی، اتخاذ شیوه‌های افراطی در مقابله با سنت و ... از عوامل ناکامی آن‌ها در روند توسعه بود.

در این شرایط و اوضاع اجتماعی، یک اقلیت نخبه بر اکثریت، حکومت کرده و با تعطیل کردن پدیده گردش نخبگان، به نخبگان غیرحاکم اجازه ورود به دایره بسته نخبگان حاکم را نمی‌داد. با افزایش شمار نخبگان شایسته در گروه پایینی (غیر حاکم) و تضعیف قدرت نخبگان حاکم بر اثر عدم جابجایی نخبگان و عدم پاسخگویی به خواسته‌های توده‌ها و نخبگان غیرحاکم، انقلاب مشروطه به عنوان راه خروج از بن‌بست توسط برخی نخبگان خارج از حاکمیت انتخاب گردید. اما انقلاب مشروطه که به عنوان یک حرکت خارج از حاکمیت صورت گرفته بود نیز در رساندن کشور به مرحله توسعه موزون ناکام ماند. روشنفکران که وارثان این انقلاب شدند و قدرت را به دست گرفتند، از برخی ابعاد توسعه مانند امنیت و رفاه عمومی غفلت کرده و به دلیل عدم شناخت نیازهای مردم، نتوانستند در میان آنها پایگاه مطمئن و مناسبی داشته باشند.

ناکامی حاکمان اصلاح‌طلب در عصر قاجار، بیانگر این واقعیت است که اگرچه ممکن است توسعه اقتصادی در چارچوب نظام سیاسی استبدادی امکان‌پذیر باشد، اما دستیابی به توسعه موزون، همه‌جانبه و پایدار، در چنین نظامی دشوار است. تأکید بر عوامل ساختار سیاسی به معنی کاستن از اهمیت نقش نخبگان نیست زیرا بخش عمده‌ای از ساختار استبدادی و ضد توسعه، ساخته و پرداخته گروهی از نخبگان است که ما آن‌ها را نخبگان ضد توسعه می‌نامیم. رویارویی نیروهای اصلاح‌طلب با ساختار ضد توسعه، در واقع تقابل نخبگان نوساز و نخبگان محافظه‌کار است. روشنفکران عصر قاجار علی‌رغم بعضی ضعف‌ها مانند شیفتگی نسبت به تمدن غرب، در مرحله ترویج فکر ترقی و آشنا کردن جامعه با جهان توسعه‌یافته و نیز مبارزه با استبداد، دستاوردهای چشمگیری داشتند، اما در مرحله بعد یعنی پس از ورود به عرصه نخبگی اجرایی، از هدایت قطار توسعه عاجز ماندند و تشتت و پراکندگی آنان به همراه سایر ضعف‌های عملکرد

این گروه، باعث تبدیل مشروطه به حکومت دیکتاتوری رضا شاه گردید.

منابع

- آبراهامیان، پرواند(۱۳۷۸)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
- آدمیت، فریدون(۱۳۵۱)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- آدمیت، فریدون(۱۳۴۸)، *امیر کبیر و ایران*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ازغندی، علیرضا(۱۳۷۶)، *ناکار آمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران: نشر قومس.
- اقبال آشتیانی، عباس(۱۳۴۰)، *میرزا تقی خان امیر کبیر*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ایمانی، مصطفی(۱۳۸۳)، «نخبگان ایرانی، غرب و مدرنیته»، *فرهنگ اندیشه*، سال سوم، شماره دهم.
- پرزگر، ابراهیم(۱۳۸۳)، «روانشناسی مظفرالدین شاه»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال نوزدهم، شماره اول و دوم.
- بشیریه، حسین(۱۳۷۸)، *جامعه شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- بهنود، مسعود(۱۳۸۰)، *کشنگان بر سر قدرت*، تهران: نشر علم.
- رواسانی، شاپور(۱۳۷۸)، *دولت و حکومت در ایران*، تهران: نشر شمع.
- زیباکلام، صادق(۱۳۷۸)، *سنت و مدرنیته*، تهران: انتشارات روزنه.
- شجعی، زهر(۱۳۴۴)، *نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری*، تهران: موسسه اطلاعات و تحقیقات اجتماعی.
- شمیم، علی اصغر(۱۳۴۲)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- غنی‌نژاد، موسی(۱۳۷۷)، *تجدد طلبی و توسعه در ایران معاصر*، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، همایون(۱۳۸۱)، *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- نجمی، ناصر(۱۳۶۸)، *چهره امیر*، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
- Bill James Alban. (1972). *the Politics of Iran : groups. classes and modernization*. Columbus Ohio : charlese. Merrill publishing co.
- Binder Leonard. (1962). *Iran. Political development in a changing society*. Los Angeles : university of California press.
- Bosworth Edmond.(1992), *Qajar Iran*. California : Mazda publishers.
- Westwood.A.F.(1965),“ Politics of Distrust in Iran “*Annals of the American Academy of political and social science*.
- Zonis Marvin. (1971). *The political Elite of Iran*. N.J : prinston university press.